

مراسله آن جناب واصل و بر وقوعات و هذیان مفتریان اطلاع حاصل گردید ...

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



از الواح حضرت عبدالبهاء - بر اساس نسخه موجود در "کتابخانه آثار بهائی" در مرکز جهانی بهائی
- شماره ۱۰۹۶

هو الله

مراسله آن جناب واصل و بر وقوعات و هذیان مفتریان اطلاع حاصل گردید از این گونه امور مغموم و محزون نشوید و قلب را که مشکاة انوار رحمن و مرکز سnoch حقائق وجدانست مکدر ننمائید این اقوال و احوال اوهام مجرد است و این شئون و ظنون از نتایج جنونست امثال این گونه وقوعات تا بحال بی حد و حساب واقع بلکه وقوعاتی وقوع یافت که این واقعه نسبت بانها حکم قطره و دریا داشته و عاقبت حقیقت حال چون مهر منیر از افق مبین ظاهر و لائح گردید جای ملال نیست و موقع کلال نه چه که بزرگان دربار پادشاهی و ارکان مملکت شهریاری آنان که شخص شهیر و هوشیار و بصیرند بر حقائق امور مطلعند و بر حقیقت سیر و سلوک واقف این ترهات را در مسامعشان وقعی نه و این مفتریات را تأثیری نیست دیگر افترائی اعظم از آنچه بر سید علی اکبر در طهران واقع شد نخواهد شد علی الخصوص مفتترین از صناید ناس بودند و محلّ اعتماد کلّ اشخاص الحمد لله اعلی حضرت تاجداری بنفس همیون و بواسطه ارکان سلطنت جهانیانی تحقیق فرمودند عاقبت سبب نجلت طاغیین و شرمساری مفتترین شد شما نیز حال الحمد لله در تحت حکومت شخص کامل عادلید و در حضور بصیر ناقد و مفتترین را کما هو حقّه میشناسند و پیش از شما بر حقائق احوالشان مطلع گشتند سبحان الله معاندین از یک طرف خود را وکیل و وریث حضرت باب میشمرند و دعوی اصالت و وکالت کنند و از طرف دیگر نزد هموطنان زبان بطعن گشایند که این اشخاص بابی هستند و عند اللزوم بسب و لعن مرشد خویش لسان بیالایند زیرا این روش در طریقشان جائز و موافق و باین دسیسه امر را بر هموطنان ساده مشتبّه نمایند دیگر تفصیل بعضی مفتترین را و رفتنشان به ماغوسا و واسطه مخبره بودنشان را یاران وطن مطلع نیستند حال شما با وجود این وقوعات و افتراها در صدد مقابلی و انتقام نباشید و جز بصرف انصاف حرکت ننمائید و زبان را بدمتشان میالائید نهایت آنکه در صدد مدافعه و اجمال ناموس باشید این دنیای دنی را لیاقت و سزاواری نبوده و این خاکدان فانی را ثبوت و قراری نه الحمد لله اخلاق و اطوار و افکار این طائفه در نزد عموم طوائف از آشنا و بیگانه واضح و آشکار است اگر بنظر انصاف نظر شود کل شهادت میدهند که این طائفه صادق دولتند و طالب سعادت ملت و اکثر ناس در فکر خویش و مبتلای کم و



ORIGINAL

بیش هستند یا زخارف و حطام اندوزند و یا خود شمع عیش و عشرت افروزند نفسی بی هوسی برنیارند و قدمی بخیر همدمی برندارند بآرزوی جاهی همگان را بچاهی افکنند و بجهت خوشی ایامی بمذلت اقوامی راضی شوند دانایان در تأسیس بنیان و اصلاح احوال بینوایان بکوشند و نادانان از جام غفلت مست و مدهوش و این طائفه از فکر خویش در نگارند و در خیر عموم جان نثار جسم ایران را عنصر حیاتند و در نوایای صالحه آیات باهرات در اصلاح اخلاق سعی بلیغ دارند و در سبیل رضای الهی بذل دل و جان دریغ ننمایند چهل سالست با وجود جمیع بلایا و محن و آلام تصحیح اخلاق نمایند و تعدیل اطوار انصاف لازمست از سال ورود به عراق تا بحال آنچه محلّ سخط و عذاب شدند و در مورد زجر و عقاب افتادند گگاهی نمودند و آهی برنیاورند جز تسلیم و رضا کلهائی بر زبان نراندند و بغیر از صبر و سکون و صمت و سکوت وادئی نپیمودند و بکمال صدق و استقامت بخدمت دولت کوشیدند و بخیرخواهی ابناء وطن جان نثاری نموده چشم از هر وقوعات پوشیدند شب و روز اوقات را حصر بر ما به الترقی نموده در حصول فوائد عمومی جان باختند و در وسائل ترین حقیقت انسانی بانوار سعادت دانائی و ظهور کمالات بشری و تحقّق اعظم مناقب نفوس مدنی روح و وجود ایثار نمودند دیگر مقدّس اردبیلی نیز اعظم از این تقدیس ابراز نمود اگرچه بصر اهل غرض جز بدی نبیند و گوش اهل هوا بغیر از ذمائم نشنود

عاقلان خوشه چین از سر لیل غافلند
کین کرامت نیست جز مجنون خرمن سوز را

شما از وقوع این گونه فسادها محزون نشوید و دلخون نگردید ما مأنوس جفائیم و مألوف وفا

بر من مسکین جفا دارند ظنّ
که وفا را شرم می آید ز من

قلب را بانوار تقدیس روشن کنید و جان را بنوایای خیریّه گلشن نیت پاک جسم خاک را همعنان افلاک نماید و از حضيض جهل باوج عرفان کشاند اوقات حیات بگذرد و زندگی جسمانی فانی شود راحت عزیزان و مشقت بینوایان کل پایان رسد در این صورت خوشا نفسی که اثر خیری و نمونه کمالی در معرض عمومی عالم انسانی گذارد و فرخنده بزرگواری که چشم از مدح و قدح جهانیان پوشیده و از صهبای محبت الله نوشیده و از افق موهبت عالم انسانی بانوار رحمانی طالع و لائح گردد و باشعه ساطعه از حقیقت کلیّه در جهان ظلمانی چون شمع نورانی برافروزد و سبب ترقی نفوس در درجات عالیّه کمالات که اعظم منقبت عالم بشریست گردد چون باین مقام بلند اعلی رسد نه کار بمدح و ستایش ناس دارد و نه شکایت از ذمّ و نکوهش و ممکن نیست نفسی در این خاکدان فانی تأسیس سعادت عالم انسانی نماید یا بخیر عموم کوشد و هدف سهام بلایا نگردد فرض کنیم ما مذموم و مغضوب و مبغوض نفوسی که بزرگواریشان از مشرق امکان چون آفتاب واضح و ظاهر و عزّت مقدّسه شان نزد عموم طوائف ثابت و لائح با وجود این هر یک بمصائب و شدائد بی نهایت مبتلا گشته مورد تحقیر و تکفیر طوائف و امم شدند بقسمی که بعضی کأس شهادت را بمنتهای سرور و حبور از دست ساقی عنایت نوشیدند و بعضی دیگر در مذلت سجن حقیر و اسیر و در تحت سلاسل و زنجیر جان رایگان فدا نمودند ملاحظه نمائید خون هابیل را سبیل نمودند و حضرت شیث را جامه ریث در بر کردند نوح نجی را بنوحه و انین قرین نمودند و سخره و استهزاء روا داشتند هود محمود را قوم عنود زجر شدید نمودند و ناقه صالح را حزب طالح پی کردند خلیل جلیل را در آتش انداختند و یوسف صدیق را بشدائد سجن و وثیق بیازردند حضرت کلیم را

بورطه خوف و بیم انداختند و عذاب الیم نمودند و حضرت روح را سرگشته دشت و صحرا کردند و هزار گونه تهمت و جفا سید حضور را اهل غرور سر بریدند و سرور کل خاتم رسل را لب و دندان شکستند و شاه شهیدان را بنهایت مظلومیت خون مطهر ریختند و بر اهل بیت رسالت خاک مذلت ریختند حضرت امیر را زخم شمشیر روا داشتند و هفتاد سال در مجالس و محافل و بر مساند و منابر لعن و سب نمودند و جمیع جور و جفاها بسبب تهمت و افتراهای اعدا بود و مفتترین رکن رکن جمهور بودند و پیشوایان اهل غرور حال مفتترین بر این آوارگان الحمد لله ارذل اقوامند و اکذب انام و عجب اینست که قبح اعمال و سوء اطوارشان چون آفتاب مشهور و بحرمان حرم عرفان زبان طعنه گشایند و افترای محض روا دارند

حکایت کنند که چون حضرت سید الساجدین و سند المقرین علیه السلام باسیری وارد شام شدند در حالی که اسیر بودند و زیر زنجیر شخصی حاضر شد و سؤال نمود که اگر پشه‌ئی بر ردای من نشیند و چون برانم کشته شود آیا با ردای آلوده بخون بعوضه نماز جائز است آن بزرگوار در جواب فرمودند سبحان الله یقتلون الحسین و یسألون عن دم البعوضة و حال حضرات مفتترین منکر حضرت ربوبیتند و غافل از الطاف ربّ احدیت سلوکشان هادم بنیان انبیا و خویشان مخرب بنیاد جمیع اولیا از مذهب اصفیا در نگارند و از مشرب ابرار بیزار مرتکب کجائز و صغائرند و منکر حقوق مثبت و واضح در دفاتر کذب را شعار خود نمودند و دنائت را دثار خویش کردند با وجود این بر اطوار و احوال ملک سیرتان و اخلاق و صفات آزادگان نکته گیرند و آنچه را خود لائق و سزاوارند نسبت دهند شاعر عرب گوید

و هبني قلت هذا الصبح ليل
أيعمى العالمون عن الضياء

باری مختصرش اینست که این آوارگان بعالمی افتاده که نه سنگ ملامت بدخواهان را وصول و اثری بوده و نه مدح و ستایش خیرخواهان را فائده و ثمری

فضولی گفته کثرت پیکانک ایتمشدر تیموردن تن بکا

متنبی گوید

رمانی الدهر بالأرزاء حتى
فؤادی فی حدید من نبال

فصرت تکسرت النصال علی النصال
اذا اتنی من سهام

ملجأ و پناه این عباد صون و حمایت حضرت پروردگار است و ملاذ و معاذ آوارگان عون و عنایت کردگار نفسی نکته‌ئی بر اطوار و احوال نتواند گرفت مگر آنکه گوید این طائفه شخص بزرگواری را معتقدند و در طریقت خویش متعبد دیگر چه توانند گفت و چه اسناد نتوانند داد این وجدانست و حاکم بر وجدان قیوم زمین و آسمان در ممالک متمدنه ابداً سؤال از ضمائر و عقائد احدی نمایند تا چه رسد بتعرض آیا ندیدند و نشنیدند و یا سائر دول از حریت وجدان اهالی ضرری دیدند

ایا قوائم حکومت بغیر از حریت قلوب ثابت و راسخ گشت و دعائم سلطنت بغیر از این وسیله محکم و متین شد جمیع ممالک بیگانگان معمور و رعایا از صہبای سعادت مخمور

خدمت حضرت سفیر کبیر دام اقباله العالی از لسان این داعی عرض ممنونیت و تشکر نمائید و عرض کنید کہ آن حضرت تا بحال در حق بسیاری از مہتران و کہتران اظهار عنایت فرمودید و چه زحمہا کہ تحمل نمودید لکن هیچ یک چنانچہ باید و شاید پاداش زحمات و التفات سرکار را نداشتند بلکہ کل فراموش نمودند و یا آنکہ پردہ و روپوش گذاشتند لکن ما اگرچہ آوارہ نایم و بگوشہ زندانی افتادہ بہیچ وجہ التفات حضرتت را فراموش نمودیم و صدقش اینست کہ تا بحال در این مدت مدیدہ نہ اہانتی دیدیم و نہ جفائی کشیدیم بلکہ بقدر امکان آثار مروّت دیدیم و ظهور عدالت امیدواریم تا جان و جان موجود بدعائشان دمساز و بستایش خلق و خویشان ہمراز باشیم این بیت عربی را عرض نمائید

ما کنت بالاسب الضعیف فانما يدعی الطیب لشدة الأوصاب

و عرض کنید کہ شما از جمیع قونسولوسہای دولت جاویدمدّت چہ سلف و چہ خلف استفسار فرمائید از اہل ایران حزب مطیع و اوامر اولیاء امور را بجان و دل سمیع و سریع این طائفہ ہستند و همچنین در جمیع ایران ولکن

چون غرض آمد ہنر پوشیدہ شد صد حجاب از دل بسوی دیدہ شد

اما عاقبت ہر سری آشکار گردد و حقیقت ہر نیتی پدیدار

دانہ چون اندر زمین پنهان شود سر آن سرسبزی بستان شود

لقمان پسرش ناتان میفرماید یا بنی انہا ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صحرة او فی السماء او فی الأرض یأت بہا اللہ ان اللہ لطیف خبیر باری خوشتر اینست کہ چشم از امکان بستہ سرمست جام محبت الہی باشیم فنعم ما قال

و لیتک و لیتمک و الأنام غضاب و لیتک و لیتمک و الأنام غضاب

و لیت و بین و بین العالمین خراب و لیت و بین و بین العالمین خراب

اذا صحح منک الحبّ یا غایة المنی فکلّ الذی فوق التراب تراب

مورخہ ۱۵ ربیع الثانی سنہ ۱۳۰۷ عباس